بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 4/2/1387

تقریب چهارم برعدم تداخل که تقریب حاج شیخ بود و ایشان این تقریب را در حاشیه درر و کتاب الصلوة مطرح نمودن، من از کتاب الصلوة نقل میکنم و یکسری مطالب را از درر به آن اظافه میکنم، ایشان میفرمایند آن ظهوری که سبب قول به تداخل میشود ظهور جزا در اینکه متعلق تکلیف صرف الوجود هست ، اذا اجنبت فاغتسل ، یا وجب الاغتسال، اغتسال متعلق وجوب هست چون این اغتسال ظهور دارد در اینکه صرف الوجود اغتسال موضوع هست این سبب میشود که ما قائل به تداخل بشویم و الّا اگر همچین ظهوری در جزا را ما نپذیریم این دیگه بحث تداخل پیش نمیاد، و ایشان میفرمایند همین ممنوع است ما در واقع اغتسال را نمیگیم ظاهر در صرف الوجود هست ایشان میفرمایند که اغتسال لغتا وضع شده بر طبیعت صرفه طبیعتی که از وجود و عدم معرّی است،از وحدت و کثرت معرّی است ، از صرف الوجود بودن معرّی است ، هیچ چیزی در طبیعت بیشتر از اصل طبیعت ملاحظه نمیشود، ولی به این اعتبار نمیتواند این طبیعت متعلق تکلیف باشد یک وجودی باید اخذ کرد ،آن شیئی که حتی از قید وجود هم معرّی باشد آن متعلق وجوب نیست، واجب است یعنی واجبی که این را وجود شما ببخشید ، وجود بخشیدنش را لازم است، ولی حالا که وجود قرار شد در متعلق اخذ بشود آیا لازم است آن وجود هم تعیّن داشته باشد؟ ایشان میفرمایند نه، حقیقت الوجود را ما اخذ میکنیم، بیشتر از آن شرط نیست، یک إن قلت ، مطرح میکنند میگن علتی که ما باید یک چیزی بیشتر از اصل وجود اخذ کنیم و صرف الوجود بودن را مطرح کنیم آن این است که اگر قرار باشد اصل وجود اخذ شده باشد به چه دلیل شما وقتی یک بار اغتسال میکنید اولین اغتسال آن تکلیف باید ساقط بشود ؟ چون خصوصیّت آن وجودی که محبوب و مراد مولا هست آن خصوصیّت مشخص نیست ممکن است آن با یک بار تحقق محقق بشود ، تمام وجودات باید محقق بشوند و امثال اینها در حالی که شما میگید دلیل ظاهر در این است که با یک بار آوردن کافی است و اینجا جای شک هم نیست و به اصل عملیه تمسک کنیم ،کسانی که کفایت یکبار را میگن ، میگن مقتضای خود دلیل هست ، دلیل اجتهادی داریم بر کفایت یکبار نه به اصل عملی ، این خودش کاشف از این هست که در متعلق وجوب بیش از اصل وجود باید چیز دیگری هم اخذ بشود که آن صرف الوجود بودن هست، بعد ایشان میفرمایند قلت این اشکال شما ناشی از این هست که خیال کردید که اول باید مراد تعیّن داشته باشد تا اراده به او تعلق بگیرد ، نه ، تعبیر ایشان این است اراده آمریّتاً کانت أم فاعلیّتاً شأنها إطاع الوجود ، اراده وجود به شیئ میدهد و بنابراین معلول در تعیّنش وابسته به علت است این شکلی نیست که قبل از اینکه علّت بیاد و تأثیر بگذارد معلول تعیّن داشته باشد این معلول متعیّن را علت درش تأثیر بگذارد ،نه، این معلول تعیّنش من قبل علت هست حالا من این را به زبان فلسفی عرض میکنم یک تعبیری آقایون دارند میگن رابطه بین علت و معلول از نوع اضافات مقولی نیست از سنخ اضافه اشراقی است ، اضافه اشراقی درواقع تمام شیئ یه یک طرف اضافه وابسته است که علّت است، علت هویّت معلول و تمام حقیقت معلول را ایجاد میکند نه اینکه یک معولی هست تعیّن هم دارد تشخص هم دارد به وسیله علت این معلول متعیّن موجود میشود ، موجود شدن تمام حقیقت شیئ است تعیّن و تشخصش و .. به همان وجود پیدا کردن است قبل از اینکه علت باشد معلول هیچی نیست ، معلول به منزله یک غالب خالیی نیست که علت میاد این غالب خالی را پر میکند ، اصلا تمام هویّت و حقیقت معلول وابسته به علت هست، پس تشخص معلول به تشخص علت هست ونه شیئ دیگری، (این تعبیری دارد که در کتاب الصلوة دارند اما در حاشیه درر) ، بعد ادامه میدهند در کتاب الصلوة اشاره میکنند که وقتی معلول و مراد تعیّنش به اراده هست وحدت و کثرت معلول هم تابع وحدت وکثرت اراده است، وقتی ما به چهت تعدد سبب تعدد اراده را نتیجه گرفتیم تعدد اراده تعدد مراد خارجی را هم به دنبال میاورد باید مراد خارجی هم متعدد بشود پس بنابراین نه اینکه قبل از اینکه اراده تعلق بگیرد ملاحظه تعدد در مراد میشود ، تعدد در مراد در طول تأثیر اراده و علت هست ، ایشان میگن مثل همه علتهای دیگه اراده أحد اسباب است، أحد العلل هست ،علل تأثیرش به نحو اعطای وجود هست و تعیّن معلول به تعیّن علت هست، در حاشیه درر هم همین مطالب را آوردن میگن که معلولها حقیقت وجود هستند مسبب حقیقت وجود هستند و اینکه معلول من قبل العله اینها اعتباراتی است که بعد از تاثیر علت در معلول عقل انسان انتزاع میکند و الا در رتبه متقدم هیچ یک از این قیود نیست ، به نحوه مهمله هست، بعد آنجا یک إن قلتی مطرح میفرمایند میگن در سبب و مسبب تکوینی همینجور علت سبب حقیقت معلول هست در علتی که در شرع هست در اسباب شرعیه سبب سبب اراده است، آن اراده باید ببینیم به چی تعلق گرفته است ،آیا آن اراده به صرف الوجود تعلق گرفته است یا به مطلق الوجود پس بنابراین باید شما یک تعیّنی در اراده قائل بشوید ، ایشان میگه این مطلب شما درست نیست چون در واقع اراده هم خودش یکی از علل هست ، سبب شرعی مسببش اراده است اراده هم مسببش آن فعل خارجی است پس آن فعل خارجی مع قطع نظر از اراده تعیّنی ندارد ، تعیّن آن فعل خارجی به تعین اراده هست ،باید ببینید اراده وحدت دارد تا وحدت فعل خارجی را نتیجه بگیرید یا اراده تعدد دارد تا تعدد فعل خارجی را نتیجه بگیرید بعد آخرش یک دفع دخل مقدّری میکند ، میگن شما اگر میگید اراده علت مراد هست ،سبب مراد هست، این مطلب با اینکه شما اراده را از سنخ اعراض میدانید ، رابطه بین اراده و مراد را رابطه عرض و معروض میدانید این غیر از علت و معلول هست، عرض عارض میشود بر معلول ، اصلا دقیقا عرض در رتبه متأخر از معلول است، شما اینجا اراده را علت بر معلول میدانید یعنی اراده باید در رتبه متقدمه بر مراد باشد ، ایشان میگه آن رابطه ای که از سنخ رابطه عرض و معروض هست رابطه اراده و مراد ذهنی است ، صورت ذهنی مراد است، آن رابطه ای که از سنخ سبب و مسبب هست رابطه اراده و مراد خارجی است و این دوتا را با همدیگه نباید خلط کرد . این محصّل فرمایش مرحوم حاج شیخ هست اینجا به نظر میرسد این تقریباتی که ایشان فرمودند از دوسه جهت میشود در موردش صحبت کرد ، اول یکی دوتا توضیح بدهم تا بعد بررسی این تقریب را بکنم، یکی اینکه همچنان که توجه میفرمایید این تقریبات و این بحثهایی که ایشان مطرح کردن کل بحثها و چارچوبها عمدتا در جایی هست که جزای ما طلب باشد اگر جزای ما حکم وضعی باشد به این سبک نباید بحث کرد، ممکن است همین نتیجه را شما انجا هم بگیرید ولی به هر حال سبک بحثش را باید به گونه دیگری طرح کرد این یک نکته ، نکته دوم اینکه ایشان ظهور متعلق جزا را در صرف الوجود منشأ قول به تداخل میداند ، ما این را قبلا اشاره کردیم که در واقع خصوص صرف الوجود بودن جزا کافی نیست، صرف الوجود بودن متعلق جزائی که قید و شرط هم ندارد و در واقع آنی که بیشتر دستکاری میشود قید صرف الوجود بودنش نیست قید بی شرط و قید بودن جزا هست، البته تاثیر این مطلب که میخواهم بگم تاثیری در نتیجه گیری مرحوم حاج شیخ ندارد چون مرحوم حاج شیخ میفرمایند که حتی تشخّص و تعیّن آن اغتسال هم لازم نیست ، اغتسال نه عنوان صرف الوجود باید به خودش بگیرد نه تمام الوجود ، نه اینکه یک وجود خاصی باشد ، اغتسال خاص باشد یا یک اغتسال مطلق باشد از این حیث هم از این حیث قید داشتن و نداشتن هم ما باید مهمله فرض کنیم، آن تقریبات ایشان با عرض ما هم سازگار هست ولی خوب برای اینکه مطلب دقیقتر بشود باید اینجوری تعبیر کرد ، اما اصل مطلب یکی دوجا بحث اصل مفروض در کلام ایشان هست من اینها را نمیخواهم اصلا بحث کنم ایشان در واقع اینجا میگن چون در مقام عالم خارج ، عالم ثبوت ، تاثیر علت در معلول به نحو اضافه اشراقی است که در معلول در رتبه متقدم از علّت تعیّن ندارد کلام هم باید قیدی نداشته باشد یعنی مقام اثبات تابع مقام ثبوت هست وزان مقام اثبات هم همان وزان مقام ثبوت هست حالا این درست یا نادرست ایشان این را به عنوان اصل موضوع پذیرفته است این محل بحث دارد که این حالا چون در مقام ثبوت معلول هیچگونه مثلا به نحو لابشرط اخذ شده به نحو قضییه مهمله هست حالا در مقام کلام هم باید به همین نحو باشد یا نباشد بحثهایی دارد که ممکن است إن قلتهایی بشود من در این مقامها نمیخواهم وارد بشوم، وبحث ایشان را در مورد علّت تکوینی اصلا دنبال نمیکنیم،میخواهیم ببینیم آیا اراده ای که ایشان بحث را روی اراده هم پیاده کردن حالا به فرضی که ما در علت خارجی فرمایشات ایشان را بپذیریم و اشکال نکنیم، این حرفها را میتوانیم در علت شرعی ، اسباب شرعی که معلولاتش اراده هستند آنها بزنیم، یک توضیحی ابتدائی عرض کنم ایشان یک تعبیری دارد میگه الاراده آمریتاً کانت أم فاعلیّتاٌ شأنها اعطاع الوجود، اراده فاعلی دوجور میتوانیم معناش بکنیم یکی اراده فاعلی یعنی اراده علّت تکوینی خدا فرض کنید اذا اردنا شیئا فقال له کن فیکون، آن هم یک نوع اراده است که فاعل مراد است، یکی اینکه مراد از فاعل ،فاعلهایی که ما هستیم ،فاعل بالاختیار هستیم، فاعل مختار، هردوجورش میشود در نظر گرفت و کلام ایشان هم هردوجورش را میخواهند همین مطلب را بفرمایند،عرض ما این است که فرمایشات ایشان اگر درست باشد در فاعل حقیقی است، در فاعل مختار اراده ای که اراده فاعل مختار هست و اراده آمر این حرفها نمیاد، این فرمایشات را باید آنجا نزد، توضیح ذلک اینکه ببینید فاعل مختار اینکه اراده سبب مراد هست سببیّتش به چه نحو هست فاعل مختار اول آن مراد خارجی را تصور میکند تصور مراد خارجی محرکیّت دارد یعنی در واقع رتبه قبل از اراده کردن باید تصور مراد را بکند و نسبت به مراد شوق پیدا کند ببیند با مصالح و مفاسدی که مطلوبش هست سازگارهست ، نیست و امثال اینها، اراده فاعل مختار بدون تصور قبلی امکان پذیر نیست ، وبه خاطر همین در رتبه قبل از اراده تصور مراد را ما باید داشته باشیم، خوب صحبت سر این است که آیا میشود مراد لامتعیّن را تصور کرد بعد به آن اراده تصور بگیرد یا در رتبه ای که مراد میخواهد تصور بشود باید یک تعیّنی داشته باشد یعنی در واقع چند جور ما میتوانیم از آن واقعیتهای خارجی صورت دهنی در ذهن انسان منعکس بشود، واقعیتهای خاری متکثرات هستند از آن متکثرات خارجی گاهی اوقات ما یک عنوانی به نام صرف الوجود انتزاع میکنیم ،گاهی اوقات از آن متکثرات خارجی یک عنوانی به نام مجموع الوجود انتزاع میکنیم گاهی اوقات عنوانی به نام جمیع الوجود انتزاع میکنیم ، وجود ساری، مطلق الوجود به این تعبیرات در کلامات قوم آمده، اینها تصورات مختلفی هستند مرید در هنگام تصور گاهی اوقات آن مصلحت خودش را در صرف الوجود میبیند، در نتیجه اراده اش به صرف الوجود تعلق میگیرد ،گاهی اوقات تک تک افراد را میبیند مصلحت دارند اراده اش به آنها تعلق میگیرد، گاهی اوقات میبیند نه مجموع حیث المجموعشون مصلحت دارد ،مصلحت به فردشون نیست ، این مجموعه ای که با هم بیان آن مصلحتش را تعیین میکند اراده به آن مجموع تعلق میگیرد، در رتبه قبل از اراده که زمان تصور هست باید مراد تعیّن داشته باشد ، آن مراد ذهنی باید تعیّن داشته باشد و در واقع الفاظ ما کاشف از این هستند که من اراده کردم آن مفهوم ذهنی را ، چی اراده کردی؟ اگر ظهوری نداشته باشد اصلا اساسا در مقام ثبوت حالا به الفاظ هم کار نداشته باشیم در مقام ثبوت اراده بدون تعیّن مراد میشود تصویر کرد ، تعیّن وجود ذهنی یعنی باید مشخص بشود که کدام یک از این اعتبارات هست این اعتبارات اعتبارات متباین هستند و این اعتبارات نمیشود جامع اینها لحاظ بشود چون جامع اینها تعیّن ندارند ،مصلحت به جامعه نمیتواند مقوم باشد ، مصلحت بالاخره یا باید به صرف الوجود باشد یا باید در مجموع وجودات باشد یا باید در جمیع وجودات باشد یا در وجود خاصی باشد این سه اعتبار اعتباراتی بود که به لحاظ صرف الوجود بودن و مجموع الوجود بودن و جمیع الوجود بودن است، یم اعتبارات دیگری هم باید مشخص بشود ، اعتبار اینکه کلّ مثلا اغتسالها محبوب است یا اغتسالی که یک قید خاص خورده است، به هر حال باید مشخص باشد من اراده ام تعلق گرفته به اغتسال بلاشرط یا اغتسالی که یک قید خاصی دارد قیدی که از ناحیه این سبب باشد از ناحیه سبب دیگه نباشد ،قید و قیوداتی که در این بحثهای ما مطرح شده است به هر حال این قید و قیودات در مقام ثبوت در رتبه قبل از تعلق اراده باید اینها متعیّن شده باشد تا اراده بیاد، تا یک مصلحتی بین اراده و مراد نباشد ، تا یک مصلحتی من در مراد نبینم اراده من تعلق نمیگیرد و این شکلی نیست که بشود اراده مراد نا متعیّن را اینطوری که شما تصویر فرمودید تصویر کرد، وقتی رد مقام ثبوت باید متعیّن باشد اثبات هم طبق ثبوت باید باشد دیگه ، اینجاها که واضح هست وقتی که یک تعیّن ثبوتی دارد متکلمی که در مقام بیان هست و اثباتا میخواهد به مخاطب افهام کند که من چه چیزی را میخواهم باید تعیّن داشته حالا چه اراده اراده خود فاعل مختار را در نظر بگیریم که مراد را باید در نظر بگیرد چه اراده آمر را باید در نظر بگیریم، آمر هم همین هست، وقتی اراده آمری را ما در نظر گرفتیم تازه دوتا تصور وجود دارد ، یعنی بین اراده آمر و آن فعل خارجی در اینجا دوتا تصور وجود دارد اولا خود اراده در رتبه ، اراده آمر، در رتبه قبل باید تصور کرده باشد آن مراد را این اراده هم در نفس مکلف هم اگر بخواهد فعلی بشود ، تاثیر بگذارد به توسیط تصور ذهنیش هست، یعنی در هر مرحله ای این اراده بخواهد فعلی بشود باید قبلش تصور بشود اراده در نفس آمر بخواهد فعلی بشود باید آمر تصور کرده باشد مراد خارجی را و مراد تا تعیّن هم نداشته باشد اراده نمیتواند بهش تعلق بگیرد حالا اراده فاعلی(فاعل مختار) باشد یا اراده آمری باشد هیج فرقی ندارد این همان نکته ای هست که در کلام امام با این تعبیر ما نگفته است ایشان تعبیر میکنند خلط بین تکوین و تشریع من حالا این را نمیگم، خلط بین اراده حقیقی و اراده فاعلی است، تعبیری ایشان دارد تعبیر درستی هم هست که در واقع اراده تعیّنش به تعیّن مراد هست همینجور هم هست یعنی تا مراد متعین نباشد اراده تعین نمیگیرد نکته اصلیش هم همین است که اول باید قبل از او تصور بشود تصور مراد هست که باعث میشود آن اراده را ایجاد کند ، به تعبیر دیگه این تقریب را بگم ،وحدت مراد و تعدد مراد تابع وحدت اراده و تعدد اراده است این معقول نیست، اراده به همان معنای لابشرطیش را که شما در نظر بگیرید ایشان کأنّ اینجور میخواهند بگویند که اگر هیچ معیّنی وجود نداشته باشد اراده که به آن طبیعت تعلق گرفت فقط اقتضای یک فرد را میکند، یک ان قلتی مطرح شده بود در کتاب الصلوة که اینکه ما باید در متعلق وجوب صرف الوجود را اخذ کنیم به جهت این هست که قطعا اولین فرد کافی است اگر قرار باشد اراده بلامتعیّن باشد چرا اولین فرد کافی است ایشان بعد فرمودند وحدت مراد به وحدت اراده هست و آن بیان را تا آخر دنبال کردن ، عرض ما این هست وقتی قرار هست هیچگونه تعیّنی مراد نداشته باشد ،آن جامع لحاظ شده باشد ،جامع سه گونه وجود خارجی میتواند داشته باشد چرا از میان این سه گونه آن اولیش وجود پیدا کرد ، اراده اگر تعیّن نداشته باشد مرادش نسبتش به آن نحوه های خاص علی السویه است شما میگید چون اراده کردن هیچگونه معیّنی وجود ندارد به صرف الوجود حمل میشود چرا حمل میشود، چون حداقل نیست اینها اعتبارات متباین هستند این در کلام حاج شیخ هم به عنوان اصل مفروض گرفته است که ملاحظه صرف الوجود قدر متیقن هست ، نه ، قدر متیقن نیست ، صرف الوجود یک تعیّن هست ، تعیّن مجموع الوجودی تعیّن دیگری هست ، تعیّن جمیع الموجودی هم تعیّن دیگری هست، هیچ یک از اینها یعنی آن صرف الوجود به نحو صرف الوجودیش در ضمن مجموع الوجود نیست ، آن صرف الوجودی یعنی اینکه با یک فرد کفایت میکند(حب به لا متعین تعلق میگیرد ولی حب کافی نیست برای اینکه آن عمل خارجی انجام بشود حبّ تا بوسیله اراده تعیّن پیدا نکند محرک عبد نیست اراده یعنی حبّ با شوق عکیدی که عضلات را تحریک میکند ، تحرک انسان به یک شیئ مشخصی است ، تحرک یا به صرف الوجود است یا به مجموع الوجودات یا به جمیع الوجودات است یا به یک وجود خاصی، وقتی مقام تحرک خارجی پیش آمد در آن مقام باید حتما تحقق پیدا کرده باشد ، مرحله حبّ نه ، حب من تصور کردم میفهمم که این طبیعت فی الجمله محبوب هست اما با خصوصیاتش هنوز فکر نکردم این کافی نیست برای اینکه من را تحریک کند به طرف عمل ، اراده با حب فرق دارد حالا این را شنبه تمام میکنیم.